شمارهٔ بیست و ششم
زمستان ۱۳۹۲
صفحات ۹۴-۷۳

نقد فمینیستی رمان *سگ و زمستان بلند*

دکتر رضا صادقی شهپر*
استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد همدان

راضیه حجّار
کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد همدان

چکیده

ظهور جنبش فمینیسم، چه در عرصهٔ سیاست و اجتماع و چه در حوزهٔ ادبیات، نتیجهٔ کم‌اهمیت تلقی شدن زنان در جامعهٔ مردسالار بود. این جنبش با اندیشهٔ برابری‌طلبی، آزادی‌خواهی و احقاق حقوق زنان، از اواخر دههٔ ۱۹۶۰ به این سو، به صورت جدی در ادبیات و نقد ادبی رایج شد و تأثیر قابل توجهی بر جهت‌گیری تفکر انتقادی در برخورد با ادبیات گذشته و نیز خلق آثار ادبی جدید به‌ویژه از سوی زنان نهاد. بررسی تصاویر زنان در آثار ادبی و نیز بازتاب تجربه‌ها و عواطف زنانه در نوشته‌های زنان، از موضوعات مهمِ نقد فمینیستی است. از داستان‌نویسانِ زنِ ایرانی، شهرنوش پارسی‌پور در داستان‌هایش، به‌ویژه در رمان *سگ و زمستان بلند*، توجه عمده‌ای به مسائل زنان دارد. اعتراض نویسنده به وضع زنان در جامعه، توجه به تجربه‌ها و احساسات زنانه و ستیز با مردسالاری، از ویژگی‌های برجستهٔ این رمان است. نگارندگان در این مقاله به نقد این رمان از منظر نظریه‌های ادبی فمینیسم پرداخته‌اند.

واژگان کلیدی: داستان، شهرنوش پارسی‌پور، *سگ و زمستان بلند*، فمینیسم

نشانی پست الکترونیکی نویسندهٔ مسؤول: *sadeqishahpar@yahoo.com
تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۱/۳/۲۷ تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۹۲/۵/۲۸

Archive of SID
www.SID.ir

۱- مقدمه

فمینیسم تاریخی طولانی دارد و ریشهٔ آن به جنبش‌های حق‌طلبانه‌ای می‌رسد که در نیمهٔ اول قرن نوزدهم برپا بود. جنبش لغو برده‌داری و تشکیل انجمن‌های ضد برده‌داری از سال ۱۸۳۲میلادی به بعد در فیلادلفیا و سایر شهرهای آمریکا که با اندیشهٔ برابری و آزادی‌خواهی همراه بود و جذب گستردهٔ زنان به این جنبش و آرمان‌های آن، طلیعهٔ نهضت فمینیسم است (نک. مشیرزاده، ۱۳۸۱: ۱۲۷-۵۱). چنین جنبش‌هایی با اعتراض به تبعیض‌ها و نابرابری‌ها و تلاش برای به دست‌آوردن حقوق مدنی خود و به‌ویژه حق رأی زنان، و نیز با تأکید بر اصلاحات اجتماعی و اقتصادی و سیاسی، از عوامل مهم و تعیین‌کننده در شکل‌گیری فمینیسم به حساب می‌آیند؛ نهضتی که در اواخر دههٔ ۱۹۶۰ در اروپا و آمریکا ظهور کرد و در عرصهٔ نقد ادبی حضوری جدی و چشمگیر یافت و البته مرهون نویسندگانی چون ویرجینیا ولف (۱۹۸۲-۱۹۴۱) و سیمون دو بوار (۱۹۸۶-۱۹۰۸) بود (سیگ و اسمیت، ۱۹۹۳: ۹۲).

به باور فمینیست‌ها، زنان در تاریخ ادبیات همیشه کم‌اهمیت تلقی شده‌اند و آثارشان از سوی تدوین‌کنندگان تاریخ ادبیات - که غالباً مرد هستند - کمتر با آثار نویسندگان مرد هم‌پایه دانسته شده‌است؛ نیز در آثاری که مردان نوشته‌اند، زنان مورد بی‌مهری واقع شده و اغلب دارای نقشی حاشیه‌ای بوده‌اند و اگر هم توجهی به آنان شده، بیشتر از دیدگاهی مردسالار بوده‌است. با وجود اهمیت چشمگیر فمینیسم در نقد ادبی معاصر، ارائهٔ تعریفی منسجم از این مکتب با اصول و روش‌های مشخص و یکسان دشوار است و این دشواری را از تعاریف متعددی که از آن کرده‌اند، می‌توان دریافت.[۱] آبرامز در فرهنگ اصطلاحات ادبی به ناهمگونی ویژگی آثار فمینیستی و روش‌ها و اصول نایکسان و گونه‌گون فمینیسم در کشورهای مختلف (مانند آمریکا، انگلستان و فرانسه) اذعان می‌کند، اما درعین‌حال آن را دارای برخی ویژگی‌های مشخص می‌داند که به‌طور خلاصه از این قرارند: ۱- فمنیست‌ها معتقدند تمدن غربی مردسالار و تحت کنترل مردان است و به گونه‌ای سازمان‌دهی و اداره می‌شود که زنان را در همهٔ جنبه‌های فرهنگی و اجتماعی به مردان وابسته می‌کند؛ ۲- بیشتر فمینیست‌ها عقیده دارند که مفاهیم جنسیت برساختهٔ تمدن مردسالار است؛ چنان‌که سیمون دو بوار می‌گفت: «انسان زن به دنیا

www.SID.ir

نمی‌آید، بلکه تبدیل به زن می‌شود». به همین سبب، در فرهنگ ما، مذکر با صفاتی همچون فعّال، غالب، دلیر و عاقل تعریف می‌شود و مؤنث با صفات منفعل، تسلیم‌شونده، ترسو، احساساتی و مقیّد؛ ۳- فمینیست‌ها مدعی‌اند پیوسته تفکر مردسالار بر آثار ادبی حاکم بوده و این آثار غالباً به قهرمانان مذکر پرداخته‌اند و زنان در آنها نقشی حاشیه‌ای داشته‌اند (آبرامز،[1] ۱۹۹۳: ۲۳۵-۲۳۴). بنابراین باید گفت:

> نقد فمینیستی به‌طور کلی به مسائل زنان در معنای وسیعش توجه دارد؛ عقایدی که در متن در مورد زنان یا مردسالاری اظهار شده‌است، زبان زنانه و اینکه آیا اساساً بین نوشتن مرد و زن اختلاف است؟ نویسندهٔ زن، افکار و احساسات زنان دربارهٔ خودشان، نقش زنان در فرهنگ و جامعه، حقوق زنان و از این قبیل، مواردی هستند که در نقد فمینیستی به آنها پرداخته می‌شود (شمیسا، ۱۳۷۸: ۳۲۹).

دههٔ شصت خورشیدی در ادبیات داستانی معاصر ایران دورهٔ ظهور انبوه زنان داستان‌نویس و پدیدآمدن داستان‌هایی با جهت‌گیری و حساسیت زنانه در برابر جامعهٔ مردسالار و همسو با برخی اندیشه‌های فمینیستی است. شهرنوش پارسی‌پور[۲] یکی از همین نویسندگان است که در داستان‌هایش «در جستجوی هویت امروزین» خویش به‌عنوان یک زن است و از این روی می‌نویسد گویا دارد انسان می‌شود و می‌خواهد بداند که کیست (پارسی‌پور، ۱۳۶۷: ۹). در این مقاله به بررسی رمان *سگ و زمستان بلند* پارسی‌پور (۱۳۶۹) از منظر نقد فمینیستی می‌پردازیم. در نقد این رمان، دو دیدگاه اصلی نقد فمینیستی- جلوه‌های زن و نقد زن‌محور که در بخش سوم مقاله تبیین خواهد شد - و رهیافت‌های متعدد در نقد فمینیستی را در نظر داریم.

۲- نظریه‌پردازان نقد فمینیستی

اندیشه‌های فمینیستی در قرن بیستم و از اواخر دههٔ ۱۹۶۰ به بعد، به‌طور جدی در نقد ادبی رایج شد و نظریه‌پردازان معروف خود را یافت. منتقدان در نقد فمینیستی به دو جریان/ موجِ عمده قائل‌اند. آنان جریان اول فمینیسم را متعلق به سال‌های ۱۸۵۰ تا ۱۹۶۰ می‌دانند و ویرجینیا ولف و سیمون دوبوار را از چهره‌های برجستهٔ موج نخست می‌شمارند. ولف در *اتاقی از آنِ خود* (۱۹۲۹) به بافت تاریخی و اجتماعی تولید ادبی زنان

1. Abrams

www.SID.ir

توجه کرد. او معتقد بود هویّت جنسی به‌گونه‌ای اجتماعی ساخته شده و می‌توان آن را به چالش کشید و تغییر داد. نیز می‌گفت زنان در راه خلاقیت ادبی خود، همواره با موانع اجتماعی و اقتصادی روبه‌رو بوده‌اند (سلدن و ویدوسون، ۱۳۸۴: ۲۵۷). از این‌رو، ولف در این اثر و برخی آثار دیگرش، مکرر طالب «فراغت و پول و مجال» برای زنان است تا از این طریق بتوانند به نوشتن بپردازند و احساسات شخصی‌شان را بی‌پروا بیان کنند و مهم‌تر از همه، مفهوم ذهنی خود را از ارزش‌های اجتماعی، دوباره تعریف کنند (ولک، ۱۳۸۳: ۵/ ۱۵۴). همهٔ اینها موضوعاتی است که بعدها به‌شدت مورد علاقه و تأکید نویسندگان و نظریه‌پردازان فمینیست قرار گرفت.

سیمون دوبوار، فمینیست فرانسوی و طرفدار حقوق مدنی زنان هم در کتاب *جنس دوم* (۱۹۴۹) به تبعیض‌های زیست‌شناختی، روان‌شناختی و اقتصادی در مورد زنان می‌پردازد. او می‌گوید زن در رابطهٔ نامتوازنی به مرد چسبیده و جنس دوم (دیگر) به شمار می‌رود و به همین جهت، تنها در ارتباط با جنس مذکر شناخته می‌شود (سلدن و ویدوسون، ۱۳۸۴: ۲۶۱-۲۶۰).

موج دوم نقد فمینیستی از دههٔ ۱۹۶۰ و با انتشار کتاب *راز زنانگی* (۱۹۶۳) اثر فریدان بتی، مؤسس سازمان ملی زنان (۱۹۶۶)، آغاز می‌شود. به‌رغم اشتراک این جریان با جریان اول فمینیسم در تلاش برای کسب حقوق مدنی زنان، کانون توجهش تجربهٔ مؤنث، تفاوت جنسی و نوشتار زنانه است و بدین طریق، تفکر سنتی مذکر و مردسالار را به چالش می‌کشد. شاخص‌ترین چهره‌ها در موج دوم فمینیسم، الین شووالتر، ژولیا کریستوا، الن سیکسو و لوسه ایریگاری هستند. شووالتر آثار زنان نویسنده را مورد توجه قرار می‌دهد و بر ویژگی نوشتار زنان تأکید می‌کند. او در کتابش به نام *ادبیاتی از آنِ خودشان* (۱۹۷۷) آثار زنان رمان‌نویس بریتانیایی از امیلی برونته به بعد را از دیدگاه تجربهٔ زنان بررسی می‌کند. به عقیدهٔ وی هرچند مؤنث تثبیت‌شده و ذاتی و یا تخیّل مؤنث وجود ندارد، اما نوشته‌های زنان و مردان با همدیگر تفاوت عمیق دارند و منتقدان مذکر، این سنت نوشتاری زنانه را نادیده گرفته‌اند (همان: ۲۷۲).

شووالتر به جریان نقد فمینیستی انگلیسی- آمریکایی تعلق دارد و در مقابل، کریستوا، سیکسو و ایریگاری به جریان نقد فمینیسم فرانسوی متعلق‌اند. فمینیسم

Archive of SID

www.SID.ir

فرانسوی بر «تأثیر نوشتاری متن» (زنانگی) تأکید می‌کند. این جریان تحت تأثیر روان‌کاوی، به‌خصوص کار مجدد ژاک لاکان بر نظریات فروید است و نظریه‌پردازانش معتقدند جنسیت مؤنث با سیّالیت و روانی و فریبندگی خود، جباریت معنای واحد و سخن نَرمحور را درهم می‌شکند. کریستوا می‌گوید جنبهٔ زنانهٔ زبان که سرکوب شده و به حاشیه رانده شده‌است، هر لحظه می‌تواند نظام مردسالار زبان را براندازد و ثبات و استحکام قضیب کلام‌محوری را برآشفته سازد (گرین و لبیهان، ۱۳۸۳: ۳۵۶-۳۵۵).

الن سیکسو بر این باور است که امر زنانه همواره از نظام پدرسالارانهٔ زبان غایب بوده‌است (همان: ۳۴۹). وی معتقد به بازنمایی جنسیت مؤنث و زنانگی در نوشتار است و از زنان نویسنده می‌خواهد که تن خویش را در نوشته‌هایشان بنمایانند.

عقیده به سرکوب‌شدن امور مربوط به زنان در ساختار زبان مردانه و به سکوت و خاموشی کشیده‌شدن زنان در این نظام و تلاش برای دست‌یابی به زبانی سیّال و متناسب با تفکر زنانه و به‌طور کلی زنانه‌نویسی، موضوع مشترک این سه منتقد فمینیست- کریستوا، سیکسو و ایریگاری- است (سیگ و اسمیت، ۱۹۹۳: ۹۲).

۳- دیدگاه‌های اصلی در نقد فمینیستی

به‌رغم یکپارچه نبودن نظریهٔ ادبی فمینیستی و وجود رهیافت‌های متکثر در آن، بررسی نوشته‌های نظریه‌پردازان فمینیست بیانگر دو گرایش عمده در این شیوه است. گرایش اول که «جلوه‌های زن» نامیده می‌شود، اساساً به این موضوع می‌پردازد که زن در آثار ادبی، به‌ویژه آثاری که مردان نوشته‌اند، به چه صورت و با کدام نقش‌های قالبی به خواننده ارائه شده‌است. به اعتقاد هواداران این گرایش، نویسندگان مرد اغلب به‌طور ضمنی فرض می‌کنند خوانندهٔ آثار آنان مرد است و به همین سبب، تصویر زن در آثارشان به‌گونه‌ای است که با مقتضیات فرهنگ مردسالار تطبیق دارد و اساساً همان فرهنگ را بازتولید می‌کند. گرایش دوم نقد فمینیستی، «نقد زنان» نامیده می‌شود و نظریه‌پرداز اصلی آن الین شووالتر است. در این نوع نقد، به زن در مقام نویسنده توجه می‌شود. به گمان شووالتر مکتب «جلوه‌های زن» فقط به نظرات مردان راجع به زنان می‌پردازد و به همین جهت، حیطهٔ محدودی دارد (پاینده، ۱۳۸۲: ۱۴۳-۱۴۲). شووالتر در این‌باره می‌نویسد:

www.SID.ir

اگر نقش‌های قالبی شخصیت‌های زن در آثار ادبی، یا جنسیت‌گرایی منتقدان مرد، یا نقش محدود زنان در تاریخ ادبیات را بررسی کنیم، هیچ چیز راجع به احساسات و تجربیات زنان درنمی‌یابیم، بلکه فقط می‌فهمیم که به‌زعم مردان، زنان چگونه باید باشند (به نقل از همان: ۱۴۳)؛ هدف نقد زن‌محور، به وجود آوردن چارچوبی مؤنث برای تحلیل ادبیات زنان است که به منظور پدید آوردن الگوهای جدید مبتنی بر مطالعهٔ تجربهٔ زنان انجام می‌شود و نه جرح و تعدیل الگوها و نظریه‌های مذکر (به نقل از گرین و لبیهان، ۱۳۸۳: ۳۴۲).

۴- خلاصهٔ رمان *سگ و زمستان بلند*

رمان سیصد و پنجاه صفحه‌ای *سگ و زمستان بلند*، از زاویهٔ دید اول‌شخص ناظر و با دیدی انتقادی بر اعمال خانواده و اطرافیان روایت می‌شود. پارسی‌پور در این رمان «نظرگاه دختری را برای روایت برگزیده که در اثر برخورد با مشکلاتِ مبارزی آزادشده از زندان و رفاه‌طلبی طبقهٔ متوسط، به بیداری روحی دردناکی می‌رسد» (میر عابدینی، ۱۳۸۶: ۶۶). این رمان، داستان خانوادهٔ محمدی (آقاجان)، خانواده‌ای آرام و آبرومند و سنتی است که از زبان حوری - دختر خانواده - روایت می‌شود. رمان با روایت مرگ حسین- برادر حوری- آغاز می‌شود و با خاطرات حوری ادامه و گسترش می‌یابد.

شخصیت‌های رمان از این قرارند: آقاجان، مردی سنتی و سلطه‌جوست که می‌خواهد حاکم مطلق خانواده باشد. خانم‌جان، زنی بی‌اراده و مطیع و در بند سنت‌های کهنه و خرافی است. بدری، دختر بزرگ خانواده است که طبق همان سنت‌های قدیمی با پسرخالهٔ خود ازدواج کرده و الگوی زندگی او مادرش خانم‌جان است. علی، پسر بزرگ خانوادهٔ محمدی (آقاجان) است که فضای ایران برایش غیرقابل تحمل بوده و به فرنگ مهاجرت کرده‌است.

حوری دختر نوجوانی است که چونان شاهدی خاموش به زندگی خانوادهٔ خود و اهالی محله می‌نگرد و به توصیف حالات و روحیات تمام شخصیت‌ها و نیز وصف بی‌قراری‌های روحی خویش می‌پردازد. حوری نشسته‌است و با طنز و حساسیت، به زنانی که در مجلس روضه‌خوانی شرکت کرده‌اند، می‌نگرد. از ماجرایی که زندگی او را دگرگون کرده، سال‌ها گذشته‌است و حالا او در مجلس روضهٔ مرگ برادرش حسین، خاطرات گذشته را به یاد می‌آورد.

Archive of SID

www.SID.ir

حسین پسر دوم خانواده است که به سبب اندیشه‌های روشنفکرانه به زندان می‌افتد و سه سال در زندان با شکنجه‌ها و کابوس‌های زندان بـه سـر مـی‌بـرد. او پـس از آزادی از قبول کار دولتی سر بازمی‌زند و همین امر باعث مشکلات جدی او با پدرش مـی‌شـود. او نه‌تنها موجد تحولی در طرز تفکر خـانواده نیسـت، بلکـه خـود نیـز غـرق مـی‌شـود، بـه باده‌خواری و هرزگی می‌پردازد و عاقبت در هالهٔ سکوتی فـرو مـی‌رود؛ از خـانواده کنـاره می‌گیرد و حوری تنها هم‌صحبتش می‌شود.

در شبی که خانم‌جان زایمان می‌کند، حسین مثل همیشه، در نیمـه‌شـب مسـت بـه خانه برمی‌گردد. پدرش، آقاجان، او را کتک می‌زند و از خانه بیرون می‌کنـد. حسـین کـه تمام پناهگاه‌هایش - اعتقاد، خانواده و عشق - را یکی پس از دیگـری از دسـت داده، بـه دیوانه‌ای ولگرد تبدیل می‌شود و پس از تمام کابوس‌ها، ترس‌ها و خیابان‌گردی‌هایش، در اوج ناامیدی می‌میرد. سقوط و مرگ او همواره بـر ذهـن حـوری، تنهـا فـرد نزدیـک بـه حسـین، سـنگینی مـی‌کنـد و مسـیر فکـری و زنـدگی‌اش را تغییـر مـی‌دهـد و او را از سبک‌سری‌های نوجوانی به کابوس‌های شکنجه‌شدگان سرخورده پرتاب می‌کنـد و تغییـر روحی‌اش را موجب می‌شود.

در بخش بعدی رمان، نویسنده به عشق‌ها، شکست‌ها، انزوا و پوچی حوری می‌پردازد. حوری پس از شکست عاطفی و نیز رسوایی به خاطر روابط عاشقانه بـا پسـران همسـایه، تحت فشار و آزارهای روحی خانواده به‌خصوص پدرش قرار می‌گیرد. او که پـدر را عامـل مرگ حسین می‌داند، با او به مجادله مـی‌پـردازد و از خـانواده فاصـله مـی‌گیـرد. حـوری سنت‌ها را زیر پا می‌گذارد و هرزه می‌شود؛ او با مردی که خود را دوست حسـین معرفـی کرده، رابطه برقرار می‌کند و از او باردار می‌شود و درنهایت به سبب ضـرب و شـتم پـدر، سقط جنین می‌کند.

فصل پایانی رمان- صفحهٔ ۳۰۰ به بعد- فضایی متفاوت و رؤیایی دارد و حـوری کـه کارمند شده‌است، عشق‌های ناکام و وهم‌های خویش را در چنین فضایی توصیف می‌کند. به قول منتقدی «وقتی حوری کارمند می‌شود، گویی به فضـایی خـواب‌گونـه، بیـدادگر و کافکایی تبعید شده‌است» (میرعابـدینی، ۱۳۸۷: ۱/ ۷۲۲). او در کـابوس‌هـای خـود غوطـه‌ور است و در فضایی سوررئالیستی به روایت کـابوس‌هـایش کـه نتیجـهٔ زیسـتن در دنیـایی

Archive of SID

www.SID.ir

خشن و بیدادگر است می‌پردازد؛ دنیایی که حسین در آن شکنجه شده و مرده و موجب دگرگونی زندگی حوری شده‌است. سال‌ها می‌گذرد و حوری همچنان شریک کابوس‌های حسین است. یک شب مردی که با خود اضطراب می‌آورده، حوری را با خود به لابیرنتی که دنیای عجیب بندیان کفن‌پوش است می‌برد. اینها همان زندانیان سیاسی هستند که حسین سال‌ها پیش ماجرایش را برای حوری تعریف کرده بود. حوری به دنیای زندانیان مرده می‌رود و توسط همان زندانیان متوجه می‌شود که مرد همراهش همان مرد کابوس‌های حسین است؛ همان مرد بازجوی شکنجه‌گر حسین. او سرانجام به گورستان پناه می‌برد: «این تنها جایی بود که داشتم» (پارسی پور، ۱۳۶۹: ۳۴۸).

۵- دیدگاه‌ها و اندیشه‌های فمینیستی در رمان *سگ و زمستان بلند*

حسن میرعابدینی رمان *سگ و زمستان بلند* را دارای گرایش اجتماعی آشکار می‌داند و می‌نویسد:

> در این رمان، روشنفکران سرگشته با روحی زخم‌خورده به سوی جنون می‌روند، زنان تیره‌روز هستند، جوانی آرزویی ازدست‌رفته است و عشقِ توأم با خوشبختی وجود ندارد. حسین از آگاهی به یأسی عرفانی می‌رسد. تحوّل حوری نیز در جهت شناخت عینی‌تر مسائل نیست، در مسیر سرگشتگی و ضداجتماعی شدن است. حوری قهرمان بارز رمان مدرنیستی است؛ او در جهان اضطراب‌آور، بیمارگونگی را بر می‌گزیند و به مهاجرتی درونی می‌پردازد (میرعابدینی، ۱۳۸۷: ۱/ ۷۲۳).

همچنین گفته‌اند که این داستان «بن‌بست مبارزه و مرگ تأسف‌بار مبارز را، آن هم پس از یک سرگردانی پوچ و زندگی بی‌حاصل و نکبت‌بار، نشان می‌دهد و به تعارض و درگیری نسل‌ها و فرهنگ‌ها و نیز به بحران انتقال و ناهماهنگی اجتماعی می‌پردازد» (حائری، ۱۳۶۹: ۱۵۶).

ضمن پذیرفتن گرایش اجتماعی در این رمان با رویکردی به مبارزان سرخورده و یأس‌زدهٔ دهه‌های چهل و پنجاه، باید گفت آنچه در آن آشکارتر و برجسته‌تر می‌نماید، عصیان و اعتراض نویسنده بر وضع اجتماعی موجود، به‌ویژه وضع زنان در جامعهٔ آن روز است که در حوادث و ماجراهای رمان و گفتگوهای اشخاص داستان تعبیه شده و نمونهٔ بارز این عصیان، در اعمال و رفتار و گفتگوهای حوری- راوی داستان- قابل مشاهده‌است.

Archive of SID

www.SID.ir

از این‌رو، ما در این مقاله، رمان مذکور را از منظری متفاوت بررسی می‌کنیم و به تطبیق این‌گونه مسائل با نظریهٔ ادبی فمینیسم می‌پردازیم. مردسالاری، ستمدیدگی زنان در جامعه، عصیان علیه باورها و قراردادهای سنتی جامعه دربارهٔ زنان، چهره‌پردازی خشن و مستبد از مردان، عریان‌نویسی و نگارش بی‌پروا از بدن و احساسات زنانه و... ازجمله موضوعات قابل مقایسه با دیدگاه‌های فمینیستی در این رمان است.

۵-۱- هویت‌باختگی زنان و انقیاد کامل در برابر مردان

زنان رمان *سگ و زمستان بلند* همگی تیره‌روزند. آنان به‌گونه‌ای رفتار می‌کنند که گویی بردگان مردها هستند؛ مطیع و فرمان‌بردار و تحت سلطهٔ مردسالاری حاکم بر جامعه و همواره با ترسی درونی که بر اطاعتشان می‌افزاید. رباب، کلفتی بی‌سیرت‌شده در خانهٔ اربابی است. زن سرهنگ قزوینی، مجبور است عیّاشی‌های شوهرش با زنان دیگر را ببیند و دم برنیاورد. دختران همسایه‌ها - مهری و فهیمه - نیز وضعی بهتر از این ندارند؛ مهری به سبب قضاوت نادرست جامعه، از عشقش درمی‌گذرد و به ازدواجی ناخواسته تن می‌دهد و فهیمه هم در حسرت عشق حسین می‌سوزد، اما هیچ‌کس توجهی به او ندارد و مادرش پیوسته به فکر شوهردادن اوست تا او را از سر بازکند. اما بارزترین نمونهٔ زنان مظلوم رمان، خانم‌جان، مادر حوری است. او زنی در بند سنت‌های گردگرفتهٔ عهد عتیق است و اطاعت محض از حاکمیت مطلق آقاجان، از او موجودی حقیر و بی‌اراده ساخته تا جایی که عاطفه و محبت مادری‌اش را هم نسبت به فرزندانش از دست داده‌است. در صحنه‌ای که حسین مورد غضب آقاجان قرار می‌گیرد و از خانه رانده و ملاقات با او ممنوع می‌شود، خانم‌جان حق هیچ‌گونه اظهار نظر و مداخله ندارد:

> بالاخره مادرم به خودش جرئت داد و به صدای بلند پرسید: «بدرالسادات، حال حسین چطور است؟»...
>
> آقا جانم ملاقات با حسین را برای همه قدغن کرده بود...
>
> خانم بدرالسادات نفسی تازه کرد و گفت: «چه حالی خانم، خدا را خوش نمی‌آید آدم یک جوان مرد را این‌همه عذاب بدهد و نه اینکه من ندانم، البته حق کاملاً با محمدحسن‌خان است ولی خوب بالاخره همیشه گفتند از جوان‌ها سرکشی از پیرها بخشش»...
>
> در تمام این مدت مادرم کاملاً ساکت بود و گاهی نگاه‌های التماس‌آمیزش را متوجه پدرم می‌کرد (پارسی‌پور، ۱۳۶۹: ۱۲۰-۱۱۸).

Archive of SID

www.SID.ir

استقلال نداشتن زن در جامعهٔ مردسالار تا آنجاست کـه زن، کپـی مـرد مـی‌شـود و رفتار او را تقلید می‌کند. این موضوع در رفتار خانم‌جان کاملاً مشهود است:

در زمانی که حسین را گرفته بودند خانم‌جان رونوشت آقاجان شده بود. آن موقع آقاجان شـب‌هـا کنار رادیو چنبرک می‌زد و با دقت به اخبار گوش می‌داد و بعد روزنامه می‌خوانـد و در تمـام ایـن احوال خانم‌جان کنار او نشسته بود و پابه‌پا به رادیو گوش می‌داد و بعد از آقاجان با احتیاط روزنامه را ورق می‌زد... بعدها که آقاجان روزنامه خواندن و رادیو گوش کردن را کنار گذاشت خانم‌جـان از کنار روزنامه به حالتی رد می‌شد که گویی هرگز آن را ندیده‌است (همان: ۱۵۸-۱۵۷).

تقلید از سنت غالب مردانه نه‌تنها در متن جامعه و رفتارهای زنان ظهور می‌یابد، بلکه در آثـار ادبـی نویسـندگان زن هـم دیـده مـی‌شـود و آنـان در گذشـته، از معیارهـای زیبایی‌شناختی مذکر که غالب بود، تقلید می‌کردند. این یکی از موضـوعات مـورد انتقـاد فمنیست‌هاست؛ چنان‌که الین شووالتر در کتاب *ادبیاتی از آنِ خودشـان*، ایـن مسـأله را مطرح می‌کنـد و مـی‌گویـد: زنـان معیارهـای غالـب زیبـایی‌شـناختی مـذکر را تقلیـد و درونه‌گیری می‌کردند؛ این معیارها از نویسندگان مؤنث می‌خواست که زنانی محترم باقی بمانند و آنان مرزهای معینی را در توصیف می‌پذیرفتند و از بی‌نزاکتـی و احساسـاتیگری دوری می‌کردند (سلدن و ویدوسون، ۱۳۸۴: ۲۷۲). از همین روست که شووالتر خواهان بیرون آمدن از این سنت غالب مذکر است و می‌گوید: «نقد زن‌محور هنگامی آغاز می‌شـود کـه ما خود را از بدیهیات تک‌بعدی تاریخ ادبیات مـذکر رهـا سـاخته، دسـت از تـلاش بـرای جای‌دادن زنان در میان سطور سنت مذکر بکشیم و در عوض، توجـه خـود را بـه دنیـای جدیداً رؤیت‌پذیر فرهنگ مؤنث معطـوف سـازیم» (بـه نقـل از گـرین و لبیهـان، ۱۳۸۳: ۳۴۲). تقلید از معیارهای مذکر را در برخی نوشته‌های شاعران و نویسندگان زن ایرانی تا پـیش از فروغ فرخزاد و حتی پس از او هم می‌توان دید؛ طوری که از توصیف‌های احساسـاتی و احیاناً غیراخلاقی پرهیز می‌کردند، چراکه معیارهای جنس غالب (مذکر) آنها را محتـرم و نجیب می‌خواست.

۵-۲- ازدواج سنتی و روزمرّگی

موضوع ازدواج و گردن‌نهادن به تصمیم‌گیری‌های خانواده - کـه پـدر (مـرد) در رأس آن قرار دارد - در راستای استقلال نداشتن زنان در جامعهٔ مردسالار است. این امر در جوامع

Archive of SID

www.SID.ir

مردسالار از آنجا نشأت می‌گیرد که زن را به سبب هویت جنسی وی، احساساتی، غیرخردگرا و منفعل می‌داند و در هیچ کاری به او اجازهٔ انتخاب و تصمیم‌گیری نمی‌دهد؛ در عوض، مرد با صفاتی چون فعّال، غالب، دلیر و عاقل تعریف می‌شود. سیمون دو بوار معتقد است که اینها همگی ساختهٔ تمدن مردسالار است و می‌گوید هیچ‌کس زن متولد نمی‌شود، بلکه به زن تبدیل می‌شود؛ این تمدن و جامعه است که این موجود (زن) را می‌سازد و زنان اگر از پیلهٔ شیءشدگی خود بیرون بیایند، می‌توانند نظام مردسالاری را براندازند (سلدن و ویدوسون، ۱۳۸۴: ۲۶۱-۲۶۰).

زندگی بدری، دختر بزرگ خانوادهٔ آقای محمدی، از این منظر قابل توجه است. بدری نیز مانند مادرش خانم‌جان است. درواقع او نسخهٔ دوم خانم‌جان است؛ زنی مظلوم و گرفتار روزمرّگی. بدری که به صلاح‌دید خانواده، ازدواجی سنتی داشته‌است، بدون هیچ درکی از عشق به خانهٔ شوهر می‌رود و با وجود تمام نارضایتی‌ها، حق هیچ‌گونه اعتراض ندارد و تنها پناهش اشک‌ها و ناله‌هایش در حضور مادر است:

> سه سال پیش پسرخاله‌ام به خواستگاری‌اش آمد. تشریفات قضیه زود فیصله یافت چون ازدواج خانوادگی بود... وقتی به خانهٔ بدری می‌رفتم هیچ احساس خوشی نداشتم. بدری صبح زود بلند می‌شد و خانه را رفت و روب می‌کرد و غذا می‌پخت. نزدیک ساعت یک رضا می‌آمد. غذایش را می‌خورد و به رختخواب می‌رفت و تا ساعت چهار می‌خوابید. بعد بلند می‌شد و چای می‌خورد و دوباره از خانه بیرون می‌رفت تا شب بشود و بدری از این اتاق به آن اتاق می‌رفت و گردگیری می‌کرد یا در حیاط می‌نشست که آفتاب بخورد. شب که رضا برمی‌گشت معمولاً یک نیم بطری عرق همراهش بود. تابستان‌ها در حیاط و زمستان‌ها در اتاق لم می‌داد و عرق می‌خورد. بدری برایش سینی مشروب درست می‌کرد. زندگی‌شان این شکلی بود (پارسی‌پور، ۱۳۶۹: ۱۸۹).

۵-۳- احساس سرشکستگی از زاییدن دختر

در رمان مذکور، خانم افخمی زنی سنتی و گرفتار باورهای کهنه و غلط جامعه است. او که فقط دختر زاییده، خود را مقصر می‌داند و سرزنش می‌کند. خانم افخمی به هر حربه‌ای متوسل می‌شود تا فهیمه، دختر بزرگش را در معرض دید حسین قرار دهد تا شاید با ازدواج فهیمه و حسین کمی از بار گناهش- دخترزایی- کاسته شود. او به بدرالسادات که چهار پسر دارد حسادت می‌کند، چون خودش چهار دختر دارد و نتوانسته پسری بزاید و آن را موجب سرافکندگی خود می‌داند:

www.SID.ir

خانم افخمی عقیده داشت که او را چهل‌قفل کرده‌اند و نطفهٔ نر از رحمش رد نمی‌شود. از خانم بدرالسادات بدش می‌آمد. خانم بدرالسادات چهار پسر داشت. خانم افخمی می‌گفت: «ماشاءالله، ماشاءالله، رحم که نیست، همه‌اش پسر پس انداخته‌است»... خانم افخمی می‌گفت: «می‌بینی خانم‌جان، فردا که علیل شد چهار تا دسته گل دارد، دور و برش را می‌گیرند، آن وقت من بدبخت... (همان: ۳۹).

این طرز فکر، به نوعِ تلقیِ جامعهٔ پدرسالار از زن برمی‌گردد که مرد را نیروی کار مفید می‌دانست و زن را به سبب محدودیت‌هایش خوار می‌داشت. این طرز تفکر و «جنس دیگر یا دوم» تلقی‌شدن زن در جامعهٔ مردسالار، از سوی فمینیست‌ها به‌شدت مورد انتقاد قرار گرفته و آنها معتقدند که این جامعه و تمدن مردسالار است که هویت جنسی را ساخته‌است و این هویت قابل تغییر است.

این‌گونه احساس سرشکستگی به سبب داشتن دختر، در متون کلاسیک فارسی هم دیده می‌شود؛ چنان‌که خاقانی در تولد دخترش می‌گوید:

مرا به زادن دختر چه خرّمی زاید — که کاش مادرِ من هم نزادی از مادر
(خاقانی شروانی، ۱۳۷۵: ۲/ ۱۱۸۹)

و در مرثیه‌اش هم چنین می‌سراید:

سر فکنده شدم چو دختر زاد — بر فلک سر فراختم چو برفت
ماتم عمر داشتم چو رسید — عمرِ ثانی شناختم چو برفت
محنتش نام خواستم کردن — دولتش نام ساختم چو برفت
(همان: ۱۱۳۴)

این‌گونه مسائل در برخی از متون کلاسیک ادب فارسی، در شکل شدیدترش، صورت زن‌ستیزی به خود می‌گیرد؛ چنان‌که مثلاً در *کلیله و دمنه*، *لیلی و مجنون*، *خسرو و شیرین* و *بوستان* سعدی، زنان به افسونگری و بی‌وفایی و نقش اصلی داشتن در تولد فساد متهم شده‌اند. تأمل در این نوع چهره‌پردازی متون کلاسیک از زنان، با «نقد جلوه‌های زنان» در نقد فمینیستی همسو است که بخش عمدهٔ آن به کلیشه‌های جنسی دربارهٔ زنان مربوط است و از این‌رو، زنان یا پاک‌دامن و فرشته‌خوی‌اند و یا اهریمن‌صفت و اغواگر که مردان را به سراشیب سقوط می‌کشانند. این قالب‌ها که برساختهٔ سنّت مذکر و مردسالارند، از زن تصویری منفعل، آسیب‌پذیر و وابسته ارائه می‌کنند. این تلقی، زن را تا حدّ یک ابژهٔ جنسی تقلیل می‌دهد (گرین و لبیهان، ۱۳۸۳: ۳۳۶-۳۳۴).

Archive of SID

www.SID.ir

۵-۴- سرکوب عشق و احساسات عاطفی از ترس قضاوت نادرست جامعه

از دیگر موضوعات مطرح در جامعهٔ سنتی و مردسالار، نوع نگاه آن به روابط عاشقانه است؛ چنان‌که در چنین جامعه‌ای تنها ثمرهٔ رابطهٔ عاشقانهٔ حوری، ترس و پریشانی است. حوری نه‌تنها از آشکار شدن مسائل عشقی و عاطفی‌اش، به سبب برخورد نادرست و نگاه بدبینانهٔ جامعه می‌ترسد، بلکه در خلوت خود هم وقتی به روابط عاشقانه‌اش می‌اندیشد، می‌هراسد. درواقع، این همان معیارهای غالب مذکر در جامعه است که زنان را نجیب و محترم و به دور از احساسیگری می‌خواهد:

من دیگر با دخترها حرف نمی‌زدم. از همه خجالت می‌کشیدم. نگاه‌های سرزنش بار رباب را تحمل می‌کردم که همه‌جا دنبال من بود و شب‌ها خواب‌های وحشتناک می‌دیدم ...

من دیگر فکرهای خوبی نداشتم. تمام مدت تن لخت فریبرز را در ذهنم می‌دیدم. از باغچه و از درخت کاج و از دیوارها خجالت می‌کشیدم، گاهی شبح فریبرز را روی بام می‌دیدم، قلبم به سرعت می‌زد، به اتاق شرقی پناهنده می‌شدم. دلم می‌خواست او را ببینم ولی حسی مرا از او دور می‌کرد. دره‌ای عمیق میان ما باز شده بود و روز به روز وسیع‌تر و عمیق‌تر می‌شد...

گوش‌هایم داغ شده بود. صورتم داغ بود و در مغزم سروصداهایی می‌شنیدم، مات و گنگ وسط اتاق ایستاده بودم ...

چه می‌شد اگر می‌توانستم به خانم‌جان بگویم؟ (پارسی‌پور، ۱۳۶۹: ۱۸۰ -۱۸۷)

حوری نمی‌تواند احساسات عاشقانه و عواطفش را آشکارا بر زبان بیاورد و یا حتی با کسی در این‌باره گفتگو کند، پس به‌ناچار یا باید سرکوبشان کند یا پنهان؛ و پنهان کردن هم به ناسالم شدن این روابط می‌انجامد:

صورتم را به صورتش چسبانده بودم، دوستش داشتم، زیاد دوستش داشتم...

شب با هم تا خانه آمدیم. گفتم «نیم ساعت دیگر در را برایت بازمی‌کنم».

در تاریکی بلند شد و لباس پوشید، هیچ حرفی با هم نمی‌زدیم، احساس می‌کردم خودم نیستم. موجود دیگری در من متولد می‌شد، یک مرد بود مصمم و اندوهگین. به نظرم می‌رسید رو در روی تاریکی ایستاده‌ام. به‌نظرم می‌رسید یک راه‌پیمایی طولانی در تاریکی پیش رویم قرار گرفته است (همان: ۲۳۳-۲۳۲).

مهری و حسین هم با چنین مسأله‌ای مواجه‌اند. مهری عاشق حسین است، اما به علت نگاه بدبینانهٔ جامعه به روابط عاشقانهٔ مرد و زن، همیشه از افشای رابطه و عشقش نسبت به حسین می‌ترسد. او بارها با اصرار از حوری می‌خواهد که به حسین بگوید مبادا

Archive of SID

www.SID.ir

درمورد او و عشقشان، جایی و یا نزد کسی سخنی بگوید تا مبادا زندگی و آینده‌اش به خطر بیفتد:

مهری شروع کرد به قدم زدن وسط اتاق. بعد رو به من ایستاد، «تو می‌دانستی که من و حسین گاهی همدیگر را می‌دیدیم؟»

«بله»

«ببین قسم می‌خوری به کسی نگویی؟»

«قسم می‌خورم.»

«بگو کور شوم اگر به کسی بگویم.»

«کور شوم اگر به کسی بگویم.»

«می‌دانی حوری، آدم گاهی از این خریت‌ها می‌کند دیگر، وقتی آدم دختر است خوب چه می‌دانم. همه‌اش به پسرها فکر می‌کند. تازه من و حسین که کاری نکرده بودیم. گاهی همدیگر را می‌دیدیم. فقط حرف می‌زدیم.»...

«خوب چیز مهمی نیست، ولی مردم مهمش می‌کنند، حالا آدم چطوری می‌تواند ثابت کند هیچ چیز نبوده، اصلاً نمی‌شود» (همان: ۱۸۶).

۵-۵- استفادهٔ ابزاری و جنسی از زن

تلقی جامعهٔ مردسالار از زن به عنوان «جنس دوم» و خشنودکنندهٔ مرد، و قائل‌نشدن هویت مستقل برای زن، از دیگر موضوعات مورد انتقاد فمینیست‌ها است. رباب خدمتکار خانه است. او کسی است که قبلاً در خانهٔ خانم‌شازده زندگی می‌کرده و اسباب لهو و لعب پسران و شوهر خانم‌شازده بوده‌است. این شگرد زیرکانهٔ خانم‌شازده بوده‌است تا مردان خانه زیر نظر خود او خوش‌گذرانی کنند تا مبادا عروس یا هوویی ناخواسته و ناشناخته برای خانم پیدا شود:

رباب را خانم‌شازده بزرگ کرده بود و هنوز میانه‌شان خوب بود. اگر رباب شکمش بالا نیامده بود بعید نبود که هنوز همان‌جا باشد، ولی با شکم بالاآمده نمی‌شد و تازه دیگر شوهر هم نمی‌شد برایش پیدا کرد. این بود که به خانهٔ ما آمد. شانس آورد که خانوادهٔ تاجری بچه‌اش را به فرزندی قبول کردند...

خانم‌شازده پنج پسر داشت و عادتش این بود که از ده دختربچه می‌آورد. دختربچه‌ها تک‌تک می‌آمدند. اول کارهای سبک مال آنها بود و دست به دست می‌گشتند. خانم‌شازده شوهرش را هم با همین کلک حفظ کرده بود. بعد که دختربچه‌ها بزرگ می‌شدند و ممکن بود هوو یا عروسش بشوند به‌سرعت شوهر می‌کردند و شوهر همیشه دم دست بود. رباب یکی از آخرین دخترهایی بود که از ده آمد. از بخت بد خانم‌شازده و رباب، پسر کوچک‌تر آدم مزخرفی از کار

Archive of SID

www.SID.ir

درآمد و هیچ‌کدام از دختر بچه‌ها، از جمله رباب نتواستند پای‌بندش کنند... . خانم‌شازده به مادرم گفت: «نیرالزمان، این بچهٔ توی شکم تو یک دایه می‌خواهد. خرج بچهٔ رباب را می‌دهم، ولی از خانهٔ من ببرش، همین فرداست که دم دربیاورد، اسباب آبروریزی است». این‌طورها شد که رباب به خانهٔ ما آمد (همان: ۱۰-۸).

اگرچه در اینجا یک زن- نه لزوماً مرد- با زنی دیگر چنین رفتاری می‌کند، اما نباید فراموش کرد که این زن (خانم‌شازده) هم دقیقاً متناسب با انتظار و خوشایند جامعهٔ مردسالار رفتار می‌کند. این رفتار ناشی از استیصال زن است و زمانی که او نمی‌تواند جامعهٔ مردسالار را تغییر دهد، ناچار است که شرایط را این‌گونه تحت کنترل خود درآورد و زنی دیگر را قربانی کند تا شاید بدین‌طریق، خود آسیب کم‌تری ببیند. چنین برداشت ابزاری‌ای از زن و فروکاستن او تا حد یک ابژهٔ جنسی برای راضی نگه‌داشتن مرد، در نزد نویسندگان فمینیست، نمونه‌ای رسوا و بارز از طرز تفکری است که آن را در آرای ژان ژاک روسو و ادموند برک می‌توان یافت که اتفاقاً در کتاب *دفاع از حقوق زنان*، اثر مری وولستون کرافت، به‌شدت نکوهیده شده‌است (نک. مشیرزاده، ۱۳۸۱: ۱۱ و ۱۶).

۵-۶- چهره‌پردازی خشن از مردان

مردستیزی و ارائهٔ چهره‌ای ناخوشایند از مردان، ویژگی دیگر رمان *سگ و زمستان بلند* است که در سراسر آن دیده می‌شود. جز حسین که او نیز از جامعهٔ نابسامان آسیب دیده است، سایر مردهای رمان، مردانی خشن و مستبدند؛ تا حدی که این استبداد، رابطهٔ عاطفی‌شان را هم تحت‌الشعاع قرار داده‌است. نمونهٔ بارز این نوع مردان، آقاجان، پدر حوری، و سرهنگ قزوینی هستند. سرهنگ قزوینی مرد هتاکی است که نسبت به اهل خانه‌اش بسیار خشن است و هیچ‌گونه ملاحظه و ملاطفتی در وجودش نیست. مهری دختر سرهنگ و زنش تحت سلطهٔ این خشونت مردسالارند. جبهه‌گیری نویسنده در اینجا کاملاً آشکار است؛ او مردان را خشن و مستبد و با چهره‌ای اهریمنی جلوه می‌دهد و در مقابل از زنان تعریف می‌کند:

مهری قشنگ بود. چشم‌هایش قهوه‌ای بود و همیشه مثل این بود که لبریز از دو قطره اشک است. شش هفت ساله که بودیم مهری را مثل بت می‌پرستیدیم. محجوب و ساکت از خانه به مدرسه می‌رفت و از مدرسه به خانه برمی‌گشت و خیلی از اهل محل حاضر بودند قسم بخورند که تا به حال رنگ چشم‌های او را ندیده‌اند. پدرش سرهنگ قزوینی مرد بددهن و بدمستی بود

www.SID.ir

و دست به کتکش خوب بود. مصدرهای سرهنگ از کشیده‌های او داستان‌های زیادی تعریف می‌کردند و گمانم محبوبیت بیش از حد مهری بی‌ارتباط به رفتار پدرش نبود. خانم سرهنگ روحیه‌ای مخالف شوهرش داشت. صبور و قانع و بساز بود و رفتارهای ناپسند شوهرش را تحمل می‌کرد. حتی شنیده بودیم که در اوایل ازدواج، سرهنگ زن‌هایی را به خانه می‌آورده و جلوی چشم‌های زنش با آنها هم‌آغوش می‌شده‌است. ولی در عوض، زن آراسته بود به تمام صفات یک کدبانوی خوب (پارسی‌پور، ۱۳۶۹: ۹۹).

این موضوع، نوعی انتقام‌کشی از مردان و نشان‌دهندهٔ بروز عقدهٔ حقیر شمرده‌شدن زنان در طول تاریخ ادبی و اهریمنی جلوه دادنشان در بیشتر آثار ادبیات کلاسیک مردسالار است. این همان چیزی است که برخی نویسندگان تندرو فمینیست در سال‌های اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم دنبال می‌کردند و شدیداً بر ارزش‌های مذکر می‌تاختند که الین شووالتر آن را مرحلهٔ دوم از سنت نوشتاری زنانه می‌داند و از آن با عنوان مرحلهٔ «فمینیستی» یاد می‌کند (نک. سلدن و ویدوسون، ۱۳۸۴: ۲۷۳).

۵-۷- بدبینی مردها نسبت به زن و محدود کردن او

اعتقاد به این امر که زنِ نجیب، زنی است که در چهاردیواری خانه محصور باشد، از باورها و برساخته‌های سنت مذکر و مردسالار است که زنان را به دو دستهٔ کلی پاک‌دامن و فرشته‌خو یا روسپی و اغواگر تقسیم می‌کند؛ باوری که فمینیست‌ها به‌شدت از آن انتقاد می‌کنند. این طرز تفکر، آزادی و لذت‌جویی را مختص مردان می‌داند و زنان را فقط ابزاری برای لذت‌جویی بیشتر مردان و نیز بقای نسل آنها به حساب می‌آورد. ویرجینیا ولف، در یکی از آثارش به نام *حرفه‌هایی برای زنان*، اسارت در زندان ایدئولوژیِ زن‌بودگی را در جامعه‌ای که از او می‌خواست به‌عنوان یک زن، پاک و نجیب و فرشته‌خو باشد تا اغواگر، مانع اصلی در حرفهٔ خود می‌داند که او را از بیان احساسات و تجربه‌های اصیل زنانه باز داشته‌است (سلدن و ویدوسون، ۱۳۸۴: ۲۶۰). مردان رمان پارسی‌پور نیز چنین باوری را که ساختهٔ سنت مردسالار است، نمایندگی می‌کنند:

سیاوش‌خان متعصب بود و برای همین هنوز زن نگرفته بود. به نظر او تمام دخترها جلف و نانجیب بودند و پیِ زنی می‌گشت که آفتاب و مهتاب رویش را ندیده باشد. اما کمابیش شایع بود که خودش دختربار و قمارباز قهاری است و قمارهای کلان او یکی از مباحث اصلی مجلس‌های خانوادگی بود...

Archive of SID

www.SID.ir

در راه سیاوش‌خان برای ما موعظه می‌کرد که دختر اگر نجابت می‌کرد، مثل مهری سفیدبخت می‌شد. شوهر مهری یک شوهر حسابی بود. کار حسابی داشت، ادارهٔ حسابی داشت و خانهٔ حسابی داشت. چرا، برای اینکه مهری نجیب بود و بنابراین آدم حسابی گیرش آمد... (پارسی‌پور، ۱۳۶۹: ۱۹۵-۱۹۴).

۵-۸- هوسرانی مردها و تحقیر زنان

زن سرهنگ قزوینی (مادر مهری)، از زنان مظلوم و ستمدیده در این رمان است که جبر جامعهٔ مردسالار را تحمل می‌کند و دم برنمی‌آورد. او زنی کدبانو و مادری نمونه است؛ در طول سال‌ها زندگی با سرهنگ قزوینی، تمام هوس‌رانی‌ها و زن‌بارگی‌های سرهنگ را تحمل کرده‌است و هنگامی که در گیرودار عروسی مهری، از رابطهٔ سرهنگ و ازدواجش با زنی دیگر مطلع می‌شود، علی‌رغم پریشانی و ناراحتی، جز حفظ آبرو کاری نمی‌کند. او سعی می‌کند مهری را آبرومند و سربلند به خانهٔ بخت بفرستد، حال آنکه خود مورد تحقیر و آزار و اذیت روانی قرار گرفته و تمام هویت زنانه‌اش با ازدواج مجدد سرهنگ، مخدوش شده‌است:

سرهنگ قزوینی مرد بددهن و بدمستی بود و دست به کتکش خوب بود... خانم سرهنگ رفتارهای ناپسند شوهرش را تحمل می‌کرد. حتی شنیده بودیم که در اوایل ازدواج، سرهنگ زن‌هایی را به خانه می‌آورده و جلوی چشم‌های زنش با آنها هماغوش می‌شده‌است (همان: ۹۹).

یک سال قبل از عروسی مهری اهل محل کشف کرده بودند که سرهنگ زن جدیدی گرفته است. درواقع ماه‌ها بود که سرهنگ بنای بدخلقی را گذاشته بود و خانم سرهنگ یک چشم اشک و یک چشم خون، اکثر مواقع خانهٔ خانم بدرالسادات بود. بعد یک روز سودابه، دختر خانم بدرالسادات در راه مدرسه، سرهنگ را در اتومبیلش دیده بود که یک زن سی و سه چهار ساله را کنار دستش نشانده و گفتگوکنان و خندان می‌راند... خانم سرهنگ متوجه تحولات روحی شوهرش شده بود، ولی تنها حدسی که نمی‌زد همین بود. سرهنگ خیلی خانم‌بازی می‌کرد، اما تا به حال زن نگرفته بود... بعد ماجرای عروسی مهری پیش آمد و خانم سرهنگ برای تهیهٔ جهیزیه احتیاج به پول داشت. سرهنگ رسماً اعلام کرده بود که حتی یک پاپاسی پول نخواهد داد... سرهنگ هار شده بود و هر نوع بحثی منجر به کتک‌کاری می‌شد. بیچاره خانم سرهنگ که تا آن لحظه برای مخارج خانه مرتب خانه‌ها و مغازه‌هایش را گرو گذاشته بود، این‌بار مجبور شد یک خانه و مغازهٔ زیر آن را بفروشد تا دختر آبرومندانه به خانهٔ بخت برود... خانم سرهنگ حالتی نزدیک به جنون داشت. فشار کار چند ماههٔ اخیر و تهیهٔ جهیزیه او را خرد کرده بود و حالا یکباره کشف کرده بود که شوهرش زن گرفته‌است (همان: ۱۹۳-۱۹۱).

Archive of SID

www.SID.ir

پارسی‌پور با تصویرکردن مردانی چون سرهنگ قزوینی و محدود کردن آنان به تمناهای جسمانی، خشونت فیزیکی علیه زنان و بی‌بند و باری‌شان، مظلومیت و تحقیر شدن زنان در جوامع مردسالار را هرچه برجسته‌تر می‌نمایاند و بدین‌گونه همسو با فمینیست‌های تندرو، انتقادهای تندی از مردان و سنت‌های مردسالار می‌کند.

۵-۹- عریان‌نویسی

یکی از موضوعات مورد توجه منتقدان فمینیست، تشویق زنان نویسنده به نوشتن دربارهٔ تن و بدن خویش است. الن سیکسو و لوسه ایریگاری ازجملهٔ این منتقدان هستند. سیکسو معتقد به بازنمایی جنسیت مؤنث در نوشتار است و از زنان نویسنده می‌خواهد دربارهٔ بدن و عواطف و احساسات جنسی خود بنویسند:

> زن باید خود را از قید سانسور آزاد کند و شایستگی‌های خود، اندام خود و قلمروهای پهناور پیکر خود را که مهروموم نگهداری شده‌است بازیابد...
> تن یک زن با آن شور و شوق سوزان و پایان‌ناپذیرش، زبان مادری و لذت‌بخش قدیم را به هزار نغمه به صدا در خواهد آورد (به نقل از سلدن و ویدوسون، ۱۳۸۴: ۲۸۲-۲۸۱)

ایریگاری هم دربرابر این حقیقت که امر مذکر در بازنمایاندن رضایت‌بخش زن کوتاهی کرده و همواره او را به حاشیه رانده‌است، پیشنهاد می‌کند که باید شیوه‌های بلاغی و سنتی مردانه را برانداخت و به‌جای بدن زمخت و جدی مرد، بدن شوخ و طنّاز زن و امر زنانه را در متن قرار داد (گرین و لبیهان، ۱۳۸۳: ۳۵۴-۳۵۲).

پارسی‌پور هم در جایی از رمانش که به روابط عاشقانهٔ حوری با دیگران می‌پردازد، چنین اندیشه‌ای را دنبال می‌کند و با عریان‌نویسی می‌خواهد مرزها را بشکند؛ یعنی همان چیزهایی که در جامعهٔ مردسالار، تابو تلقی شده و همیشه مانع از بیان شور و احساسات و تجربه‌های زنانه به‌عنوان یک جسم شده‌است. این نمونه‌ها در رمان فراوان است و گاه از برخی خط قرمزها هم عبور می‌کند. در این‌جا به‌ناچار تنها یک نمونهٔ تقریباً قابل ذکر را می‌آوریم که از زبان حوری بیان می‌شود:

> در حمام به تنم نگاه کردم. تا آن موقع تنم را به دقت ندیده بودم. سینه‌هایم کوچک‌تر و نارس‌تر بود. تنم نحیف بود و پاهایم لاغر... بعد از ظهر بود و ما در اتاق او نشسته بودیم و خانه خلوت بود. فریبرز گفت می‌خواهد تنش را به من نشان دهد. لخت شد، صورتش مثل شاه‌توت سرخ شده بود اما با کمال شجاعت لباس‌هایش را درمی‌آورد... چند لحظه بعد لخت مقابل هم ایستاده

Archive of SID

www.SID.ir

بودیم و با شرم و حیرت به هم نگاه می‌کردیم... بی‌اختیار به تن هم دست کشیدیم... یکباره همه‌چیز را کشف کرده بودم. چیزهایی را که نمی‌دانستم و نمی‌دانستم چطور اتفاق می‌افتد (پارسی‌پور، ۱۳۶۹: ۱۸۰-۱۷۸).

۵-۱۰- عصیان علیه باورهای نادرست جامعهٔ مردسالار دربارهٔ زن

حوری مهم‌ترین شخصیت زن در این رمان است. او برخلاف دیگر زنان رمان که هرکدام به‌گونه‌ای ستم جامعهٔ مردسالار را می‌پذیرند و دم برنمی‌آورند، روحی سرکش دارد. او که در ابتدای رمان، کارهای زنان اطرافش را با طنز و استهزا توصیف می‌کرد، درنهایت در برابر سنت مردسالار و همهٔ باورهای غلط جامعه دربارهٔ زن عصیان می‌کند. حوری حتی به نوعی انتحار دست می‌زند، تا جایی که با مردانی روابط جنسی برقرار می‌کند و آن را بعدها در برابر خانواده و برادرش علی بی‌پرده بیان می‌کند. گفتگوهای حوری با برادرش علی بسیار جالب است و نشان می‌دهد برگزیدن این راه افراطی از سوی حوری، نوعی دهن‌کجی به قراردادهای جامعه و آن چیزی است که به زعم خانواده و جامعه، برای زن آبرو و حرمت محسوب می‌شود:

علی با ناباوری به من نگاه می‌کرد «کاری‌اَم کرده بودید؟»

«نه، ولی اگر می‌کردیم چی می‌شد؟»

علی ابروهایش را در هم کشید، «خب من نمی‌گویم این کارها بد است، ولی تو ایران، اینجا یک کم عجیب است».

گفتم، «نمی‌فهمم چطور است که همهٔ شما وقتی به اینجا برمی‌گردید تغییر می‌کنید».

گفت، «عزیزم اینجا یک جامعهٔ سنتی است» (همان: ۲۴۵).

حوری از شیء بودن بیزار است و می‌خواهد ثابت کند که زن نیز انسان است، پس حق حیات دارد و حق انتخاب. او علیه این سنت‌ها طغیان می‌کند و به ستیز با جامعهٔ مردسالار و نگاه سنتی جامعه به زنان می‌پردازد. انتقاد او از جامعه‌ای است که به زن، تنها به‌عنوان وسیلهٔ رفع نیاز جنسی مردان نگاه می‌کند، بی‌آنکه به توانایی‌های او ارج بنهد. او دربرابر تمدن مردسالار که جنسیت را بر او تحمیل کرده‌است می‌ایستد و می‌خواهد که به قول سیمون دو بوار از پیلهٔ شیءشدگی خود بیرون بیاید و نظام مردسالاری را براندازد:

Archive of SID

www.SID.ir

گفتم «من تا وقتی نتوانم مسألهٔ شیء بودن خودم را حل کنم نمی‌توانم کار دیگری بکنم. علی‌جان من انسان نیستم یک شیء هستم، یک شیء جنسی، این مرا اذیت می‌کند. باید از شر این تعریف خلاص بشوم. من، من می‌خواهم بی‌آبرو باشم. از این آبرو خسته شده‌ام، چون دست و پای مرا مثل یک گوسفند در گله بسته‌است. از این‌که آخرش به سلاخ‌خانه بروم مهره‌های پشتم می‌لرزد. من می‌خواهم رسوا بشوم، طالب رسوایی هستم.

پرسید «خب چرا از راه درستش نمی‌روی؟ چرا بلند نمی‌شوی و با من به آمریکا نمی‌آیی؟ آنجا آن آزادی که می‌خواهی هست».

فرار؟ نه؟ همیشه فرار. اینجا چه می‌شود؟ به هر مشکلی برخوردیم به آن پشت کنیم و آن را دور بزنیم. برویم و هر کار دلمان خواست بکنیم، اما وقتی برگشتیم قیافهٔ حق به جانب بگیریم، انگار که آب از آب تکان نخورده. به این ترتیب یک روز می‌رسد که همه می‌روند، چون حوصلهٔ جنگیدن ندارند. یک زمین برهوت خواهد ماند و یک سنت (همان: ۲۴۷-۲۴۵).

۶- نتیجه‌گیری

شهرنوش پارسی‌پور در آثار خود به هویت و جایگاه زن ایرانی در یک مرحله از تغییر و تحول اجتماعی می‌پردازد و تلاش زنان برای خودیابی را با انتقادهایش از جامعهٔ مردسالار درمی‌آمیزد. در آثار وی زنان به بیان احساسات و تجربیات زنانهٔ خویش و ستیز با مردسالاری حاکم بر جامعه می‌پردازند. او با ذهنیتی زنانه به جهان می‌نگرد و با تأکید بر نقش اجتماعی زنان، تصویری متفاوت با تصویر زن در آثار نویسندگان مرد ترسیم می‌کند. تلاش برای کشف فردیت و هویت خویش به‌عنوان یک زن نیز جایگاه خاصی در آثار این نویسنده دارد.

پارسی‌پور در رمان *سگ و زمستان بلند*، زنان را مظلومانی بی‌پناه و درمانده و درعین حال دارای صفاتی خوب تصویر می‌کند که قربانی سلطه‌گری و خشونت جامعهٔ مردسالار شده‌اند؛ جامعه‌ای که زن را محبوس در قفس خانه می‌خواهد. در چنین جامعه‌ای آدم‌ها نمی‌توانند رابطه‌ای مبتنی بر عشق ایجاد کنند، ارتباط زن و مرد تنها براساس نیاز مادی و جنسی است و زنان تا حد یک ابژهٔ جنسی تنزل می‌یابند. همچنین پارسی‌پور دیدگاهی کاملاً منفی و بدبینانه به مردها دارد و آنها را به اعمال خشونت بر زنان، استبداد و سلب آزادی از زن، خیانت و بی‌مهری و بدبینی نسبت به زنان متهم می‌کند. او با خلق شخصیت‌هایی همچون آقاجان و سرهنگ قزوینی، نمونهٔ بارزی از دو تیپ مردان

Archive of SID

www.SID.ir

مستبد و عیّاش ارائه می‌دهد که این رویکرد، همسو با اندیشهٔ فمینیست‌های رادیکال و افراطی است.

آنچه در این رمان برجسته‌تر می‌نماید، حساسیت و اعتراض نویسنده به وضع زنان در جامعهٔ مردسالار و جبهه‌گیری آشکار دربرابر آن است. از این‌رو، بیان احساسات و تجربیات زنانه و عریان‌نویسی، چهره‌پردازی خشن و مستبد از مردان، ستمدیدگی زنان در جامعهٔ مردسالار و نگرش منفی جامعه به زن، نگاه تحقیرآمیز جامعه به عشق و روابط عاشقانهٔ زنان، بدبینی مردان نسبت به زنان و اعمال محدودیت بر آنها، هویت‌باختگی و انقیاد زنان در برابر مردان، خیانت و هوسبازی مردها و استفادهٔ ابزاری و جنسی از زن، و عصیان زنان علیه قراردادها و باورهای سنتی جامعه دربارهٔ زن، از موضوعاتی است که در رمان *سگ و زمستان بلند* بازتاب یافته‌است و اینها همگی در پیوند با آرای فمینیست‌ها و نشان‌دهندهٔ حساسیت پارسی‌پور نسبت به مسائل زنان و مطالبات تساوی‌طلبانهٔ آنان است.

پی‌نوشت

۱- دربارهٔ تعاریف متعدد فمینیسم، نک. گرین و لیبهان، ۱۳۸۳: ۳۳۰-۳۲۷.

۲- شهر نوش پارسی‌پور (متولد ۱۳۲۴، تهران) در رشتهٔ علوم اجتماعی از دانشگاه تهران فارغ التحصیل شد. او از ۱۶ سالگی شروع به چاپ داستان‌هایش با اسم مستعار «شهرین» در نشریات کرد. نخستین رمانش، *سگ و زمستان بلند*، در سال ۱۳۵۵چاپ شد. مجموعهٔ *آویزه‌های بلور* (۱۳۵۶) و داستان‌های به‌هم‌پیوستهٔ *تجربه‌های آزاد* (۱۳۵۷) را هم در همان سال‌ها نوشت. او با رمان *طوبا و معنای شب* (۱۳۶۷) و داستان‌های به‌هم‌پیوستهٔ *زنان بدون مردان* (۱۳۶۸) به شهرت رسید. پارسی‌پور در این دو کتاب به مسائل زنان امروز پرداخته‌است. او در سال‌های آغازین دههٔ ۱۳۷۰ به آمریکا مهاجرت کرد و کار نویسندگی را در آنجا ادامه داد. رمان‌های *عقل آبی* (۱۳۷۴)، *مردان در برابر زنان* (۱۳۸۳) و مجموعه‌داستان *آداب صرف چای در حضور گرگ* (۱۳۷۲) از دیگر آثار اوست (میرعابدینی، ۱۳۸۶: ۶۶).

Archive of SID

www.SID.ir

منابع

پارسی‌پور، شهرنوش (۱۳۶۷)، «برای چه می‌نویسید؟»، *دنیای سخن*، شمارهٔ ۱۷، ص ۹.
ـــــــــــ (۱۳۶۹)، *سگ و زمستان بلند*، تهران: اسپرک.
پاینده، حسین (۱۳۸۲)، «نقدی فمینیستی بر داستان کوتاه رؤیای یک‌ساعته»، *گفتمان نقد: مقالاتی در نقد ادبی*، تهران: روزنگار.
حائری، علی (۱۳۶۹)، *ذهنیت و زاویهٔ دید در نقد و نقد ادبیات داستانی*، تهران: کوبه.
خاقانی شروانی، افضل‌الدین بدیل (۱۳۷۵)، *دیوان*، ویراستهٔ میرجلال‌الدین کزازی، تهران: مرکز.
سلدن، رامان و ویدوسون، پیتر (۱۳۸۴)، *راهنمای نظریهٔ ادبی معاصر*، تهران: طرح نو.
شمیسا، سیروس (۱۳۷۸)، *نقد ادبی*، تهران: فردوس.
گرین، کیت و لبیهان، جیل (۱۳۸۳)، «فمینیسم، ادبیات و نقد»، ترجمهٔ فاطمه حسینی، *درسنامهٔ نظریه و نقد ادبی*، ویراستار: حسین پاینده، تهران: روزنگار.
مشیرزاده، حمیرا (۱۳۸۱)، از جنبش تا نظریه اجتماعی: تاریخ دو قرن فمینیسم، تهران: پژوهش شیرازه.
میرعابدینی، حسن (۱۳۸۶)، *فرهنگ داستان‌نویسان ایران از آغاز تا امروز*، تهران: چشمه.
ـــــــــــ (۱۳۸۷)، *صد سال داستان‌نویسی ایران*، تهران: چشمه.
ولک، رنه (۱۳۸۳)، *تاریخ نقد جدید*، ترجمهٔ سعید ارباب شیرانی، جلد۵، تهران: نیلوفر.
Abrams , M. H (1993), A Glossary of literary terms. 6 Ed. cornell university.
Sage, Lorna and Smith, Lorna (1993), "Feminist criticism" . A Dictionary of Modern Critical Terms. Ed. By Roger fowler. London: Routledge.

Archive of SID

www.SID.ir